خاطره بازی در *جنگل پرتقال*

هانیه بابانژاد

فیلم های رمانتیک از ژانر های کمتر پرداخته شده در ایران اند که البته هر بار پای شان به اکران و سینما رسیده، طرفداران جدی خودشان را داشته اند. قرعه ای که این بار به نام *آرمان خوانساریان* و اولین فیلم سینمایی اش یعنی *جنگل پرتقال* خورده است. فیلمی عاشقانه محصول بنیاد سینمایی فارابی و تهیه کنندگی *رسول صدر عاملی*، که بخش اعظمش در شهر تنکابن مازندران می گذرد.

خوانساریان که پیش از این سابقه ی ساخت چندین فیلم کوتاه و نویسندگی مشترک فیلم سینمایی *ابر بارانش گرفته* را در کارنامه داشته، بازنمایی خاطرات خوش دوران دانشجویی اش را برای فیلم اولش انتخاب کرده است. خاطراتی که از عمد بر اساس المان های مشترکی انتخاب شده اند که مخاطبان زیادی می توانند داشته باشند.

تنکابن یا شهسوار

انتخاب شهرهای خاص با مناظر متفاوت و چشم نواز گزینه ی مناسبی برای فیلم هایی اند که احساسات در آن نقش پر رنگی دارند. انتخابی که با تلاقی تصاویر دریا، جنگل و حتی کوهستان در این فیلم چشم مخاطب را خسته نمی کنند. *خوانساریان* با اطلاع دقیق از پتانسیل های بصری شهر، متناسب مسیر قصه اش تصاویری را نمایش می دهد که مکمل روایتش اند. هر چند این مسحور شهر شدن، گاهی مسیر روایت را از دست کارگردان خارج می کند و این حس را می دهد که از بین این همه سوژه ی متفاوت و زیبا نتوانسته دست به انتخاب بزند. انگار که او هم در دام خاطره بازی ای افتاده که خودش طراحیش کرده است.

زندگی بین خاطره ها

خاطره شاید کلید واژه ی اصلی جنگل پرتقال است. فرآیندی که به یاد آوردنش در ابتدا برای شخصیت اصلی دافعه دارد اما به محض ورود به شهر، او را تسخیر می کند. سهراب بهاریان (*میر سعید مولویان*) با

دیدن دانشگاه و به یاد آوری اجباری خاطرات پدرش سفرش را شروع می کند. اتفاقی که در شهر و با دیدن دوستان و همکلاسی های قدیمی اش تکرار می شود. اما اوج این اتفاق زمانی است که با مریم روبرو می شود. هم دانشگاهی قدیمی و همان الگوی عشق ترم اول دانشگاه، که ظلم بزرگی به او کرده و حالا قرار به جبران است. اما این خاطره بازی ها محدود به افراد و حتی شهر نمی شوند. سهراب حالا نوستالژی پاترول سواری در الموت را دنبال می کند و مریم به یاد گذشته ها کلکسیون صفحه گرامافون دارد. نکته جالب اما تغییر مسیر فیلم از خاطره بازی به خاطره سازی است. به نحوی که در پایان می فهمید آنچه گذشته تبدیل به خاطراتی خواهند شد که شخصیت ها روزی دوباره به آن برخواهند گشت.

شخصیت پردازی پر جزئیات

معرفی سهراب از مدرسه شروع می شود. جایی که با دانش آموزان دهه هشتادیش دچار چالش است. تصوری که از ابتدا به ذهن مخاطب القا می شود معلمی جدی است که درسش بر همه چیز برایش اولویت دارد. اما گذشته همین شخص به محض ورود به شهری که درس خوانده جوری برملا می شود که متوجه می شوید دانش آموزانش به مراتب شخصیت بهتری از خودش داشته اند. این عدم درک نسل جدید توسط سهراب، در صحنه های مهمانی هم تکرار می شود. جایی که او برای معرفی و بالا بردن خودش دست به تخریب شخصیت دوستی قدیمی می زند که حالا برای این نسل اسطوره شده است. این تقلای سهراب برای اثبات خودش تا مرز رقت انگیز شدنش پیش می رود.

در فیلم دیالوگ و صحنه ی پرتی وجود ندارد. از ماءالشعیر خوردن های سهراب تا حتی شوخی هایی که درباره ی کمپ و خالی شدن موهای سرش می کند در زمان مناسب استفاده می شوند. حتی به عکس جاده الموت و به یاد آوردن رویای قدیمی سهراب توسط دوستش یحیی هم در جای درست ارجاع داده می شود. در کنار همه ی این ها، نکته مهم شخصیت پردازی دقیقی است که بازی خوب *میر سعید مولویان* به ماندگار شدنش کمک کرده است.

اکران *جنگل پرتقال* در سینما بعد از چند ماه به پایان رسیده و به زودی راهی شبکه نمایش خانگی خواهد شد. اگر هنوز فیلم را ندیده اید حتما چند ساعتی برای لذت بردن از تصاویر ناب و شنیدن قصه ای عاشقانه خالی کنید. چون *جنگل پرتقال* ارزش وقت گذاشتن دارد.